

ضرورت آگاهی به مؤلفه های توسعه علم

مقوله ی چالش های توسعه و تبعات ناخواسته ای که بیشتر بر غفلت و ناآگاهی از مؤلفه های ضروری پیشرفت استوار است، موضوعی است که در یکی دو دهه ی اخیر بیش از دهه های گذشته تأمل صاحب نظران را نسبت به آن متمرکز کرده است. در این خصوص بروز پدیده هایی مانند فروپاشی پایان نامه های دانشگاهی و برخی مقالات که با صرف هزینه های هنگفت برای مجلات ISI فرستاده می شوند، و چاپ آنها مصرف خاصی در راه پیشرفت علمی کشور ندارد، گلابه ی بسیاری از دانشگاهیان و مجریان سیاست های کلان توسعه علمی - فرهنگی کشور را موجب شده است. در همین راستا، دکتر حسن روحانی، رئیس جمهور، در جمع دانشگاهیان نسبت به تولید کمّی و فاقد ارزش برخی مقالات آی.اس.آی انتقاد کرد و اظهار داشت: 'دائم نباید به فکر آی. اس. آی و امتیاز آن باشیم، رها کنیم این شرک را و به فکر ملت و کشور باشیم. رئیس جمهور همچنین افزود: مقاله به تنهایی به درد نمی خورد. جهانی بیندیشیم اما ملّی و محلّی عمل کنیم. امروز برخی تحقیقات کاربردی مورد نیاز جامعه ما یک ضرورت و یک وظیفه است.' این دغدغه ها و اندیشیدن ها در موضوع یاد شده، هر از چند گاهی در قالب مصاحبه ها، نشست ها و سمینارها، صاحب نظران و پژوهشگران را گرد هم می آورد تا دغدغه هایشان را بازگو کرده و لختی به اخلاق و فرهنگ، این مظلوم ترین و فراموش شده ترین ابعاد توسعه، بیاندهند. بر همین اساس گروه اندیشه خبرگزاری ایرنا، پرسش هایی را در رابطه با چالش های توسعه علم، از جمله رشد تأسیس برانگیز پایان نامه ها و مقالات تقلبی و بی مصرف در کشور، با رضا داوری اردکانی، چهره ی ماندگار فلسفه، مطرح کرد. دکتر داوری اردکانی، در نهایت متانت و سعه ی صدر به این پرسش ها، پاسخ گفت. آنچه در پی می آید حاصل این گفت و گو است.

* جناب استاد داوری، حضرتعالی در آثار و سخنرانی هاتان همواره بر نسبت مستقیم اخلاق و عمل تأکید داشته و بیان می نمائید که درباره ی اخلاق بایستی طوری حرف بزنیم که بتوانیم به آن عمل کنیم. آیا در نظر شما برخی غفلت ها و بی اخلاقی های جامعه ی علمی ما ناشی از عدم آگاهی مان به اهداف علم و به تبع آن عدم آگاهی مان به روش مندی جدید علوم انسانی و لوازم و قواعد آن نیست؟ یک نمونه پرسش در این رابطه این است که چرا متصدیان امر آموزش نسبت به کاربرد رویش ها و مبانی توسعه علم به گونه ای برخورد نمی کنند تا توسعه ی آن صرفاً در مسیر کمّی پیش نرود؟ به عنوان مثال، وقتی قرار می شود شمار زیادی دانشجوی در مقاطع ارشد و دکتری تحصیل کنند و بالطبع استادها زمان کافی برای رسیدگی به پایان نامه ها و مقالات ایشان ندارند، چرا مثلاً جایگاه دستیار استاد (A.T) در چارت آموزش عالی تعریف نمی شود تا هم کمکی برای استاد باشد و هم از تواناییهای دانشجویهای مستعد و کوشا استفاده شود؟

متأسفانه کمتر به ناهماهنگی هایی که به آن اشاره کردید توجه می شود؛ وقتی توسعه بر حسب نیاز و بنحوی کم و بیش طبیعی صورت نگیرد، این ناهماهنگی ها قهری است و با تکرار شعار توسعه پایدار و تحسین آن، گرهی از کار فروبسته باز نمی شود. به نظر من جهان در حال توسعه درست همان راه تجدید

در اورپای غربی و آمریکای شمالی را طی نمی کند. در آغاز تجدد، تحولی در وجود بشر پدید آمد یا درست بگویم بشر جدید و جهان تجدد باهم پدید آمدند یا قوام یافتند. اکنون در جهان در حال توسعه ناگزیر انسانی که هنوز چندان هم متجدد نیست و گاهی گمان می کند که با تجدد مخالف است باید پیمودن راه توسعه و ساختن جهان متجدد را به عهده گیرد و این امر اگر محال نباشد بسیار دشوار است. اگر توسعه علم و توسعه جهان هماهنگ باشد، راه توسعه کم و بیش با تعادل پیموده می شود اما اگر بر حسب تشخیص ها و اقتضاهای روانشناسی و سیاسی و ایدئولوژیک شأنی یا وجهی از جامعه رشد نامتناسب و بدون زمینه مناسب پیدا کند، چه بسا که منشاء مشکلات و مفاسد و حتی بحران ها شود.

به علوم انسانی اشاره کرده اید، این علوم مستقیماً به بهبود اخلاق کاری ندارند و به آن مددی نمی رسانند؛ ولی اگر این علوم در جایی از جهان کنونی نباشد یا در جای خویش قرار نگیرند و از عهده کاری که دارند بر نیایند، نظام اجتماعی قوام نمی گیرد و اخلاق هم آسیب می بیند. موردی که شما به آن نظر داشته اید از جمله موارد مناسب است. وقتی استاد به هر دلیلی نتواند بر کار پژوهش دانشجویان نظارت داشته باشد نه فقط رساله های دکتری و مقالات دانشجویان، ضعیف و نامناسب از کار در می آید بلکه زمینه برای وضع بسیار زیست رساله فروشی و دلالی چاپ مقاله در نشریات خارجی فراهم می آید. گاهی نیز وضع مقررات نسنجیده و تحکم می این وضع را بدتر می کند. ما دانشجویان را مکلف می کنیم که برای گرفتن درجه دکتری، مقاله ای در یکی از مجلات بین المللی چاپ کنند. این چه معنی دارد؟ و به چه نتیجه ای می رسد؟ معنی اش این است که استادان ما و مدیران مجلات علمی داخل کشور قوه ی تشخیص و تمیز مطلب تحقیقی از غیر تحقیقی ندارند یا اگر دارند حق را به حقدار نمی دهند. اما هر چه را در هر مجله ای در خارج از کشور چاپ شود، تحقیقی می انگاریم. نتیجه اول و مستقیم این تلقی اینست که بازار مقاله فروشی و دلالی چاپ و انتشار مقالات داغ می شود. نتیجه دوم هم اینست که هزاران مقاله ساختگی با پرداخت صدها دلار چاپ شود و رقم و آمار مقالات بالا رود و چه بسا که این آمار ما را در مورد وضع علم کشور و پیشرفت به اشتباه اندازد (البته رقم پولی که برای چاپ مقالات در مجلات خارجی پرداخت می شود در قیاس با میلیاردها دلاری که صرف آموزش جوانان نخبه می شود که از کشور می روند و باز نمی گردند، قابل اعتنا نیست. خدا را شکر که در آرامش غفلت چندان مایه دلخوشی داریم که این قبیل خسران ها در جنب آن، قدر و اهمیتی ندارند). ما خوشحال می شویم که نویسندگان ما هر سال و هر ماه بیش از سال و ماه پیش مقاله می نویسند و چاپ می کنند و کاری نداریم که این مقالات برای که نوشته و چرا چاپ می شود (البته تعدادی مقاله خوب هم چاپ می شود که در آمار در کنار مقالات بی مصرف قرار می گیرد آنها هم معلوم نیست در کجا مورد استفاده چه کسانی قرار می گیرد) می گویند برای جلوگیری از تقلب علمی و مقابله با آن قانون نداریم. البته قانون باید باشد اما اگر به مقابله با فساد صرفاً با اعمال قانون فکر کنیم و فساد و اختلاس و مقاله فروشی محدود به قانون بدانیم همواره و پیوسته باید در کار تدوین و تصویب قوانین تازه باشیم زیرا هیچ قانونی فساد را از بین نمی برد و مدام باید قانونی را جایگزین قانون بی اثر و ناتوان کرد. به این مشکل توجه نمی کنیم که فساد و فاسد، قانون را از کار می اندازند. اگر از قوه قضائیه توقع داریم که ریشه فساد را قلع کند، بدانیم که قضا در جایی دست به کار می شود که فساد ظاهر شده باشد. از فساد کلی که بگذریم تشخیص مناسب بودن یا مناسب نبودن یا تحقیقی بودن یا تحقیقی نبودن رساله ها و مقاله ها به عهده ی دانشگاهیان و دانشمندان است. اگر آنها نمی توانند درست تشخیص بدهند هیچ مللک و میزان و داور خارجی نمی تواند ناتوانی آنها را تدارک کند اما اگر بنا بر این باشد که آنها مسئول تشخیص و نظر خود باشند و به عهده گرفتن راهنمایی و مشاوره رساله به قصد ترمیم ناچیز حقوق نباشد (که برای این مشکل در قوانین و مقررات دانشگاه باید چاره اندیشید) قدری از مشکلات کاسته می شود و دانشگاهیان کار خود را بهتر انجام می دهند. نکته اینست که با اتخاذ تصمیم های جزئی و موضعی این قبیل مسائل پیچیده را نمی توان حل کرد زیرا امور به هم بسته اند و با طرح و تدوین یک برنامه هماهنگ اصلاح میسر می شود. کاش همه اشخاص و دستگاه ها و مؤسسات این همه محو و مات حُسن خود نبودند و گاهی به عیب خویش می اندیشیدند. دانشگاه هم بی عیب نیست و باید به عیب های خود نظر کند. امیدوارم نگوئید کار را به محال تعلیق کرده ام.

* سؤال دیگری که از محضرشان دارم درباره ی انگیزه ی توسعه ی علم است. به نظر می رسد انسان غربی، که به راز زدائی جهان همت گماشت، در ذات و بطن وجود خویش انگیزه و اشتیاقی داشت که یاری رسان وی در مسیر پیشرفت و کشف قوانین علم بود. آیا به راستی ما نیز می دانیم چرا علم می خواهیم؟ ما چگونه می توانیم انگیزه ی حقیقی علم خواهی و زدودن جهل در مراتب مختلف آن را، در دانش پژوهان ایجاد کنیم؟

ما علم جدید را به قصد برخورداری از آثار و فوایدش از غرب فرا گرفتیم و البته چون در آئین و سنن تمان علم، گرامی بود با علم جدید هم تعارف کردیم و هنوز هم تعارف می کنیم و نمی دانیم این تعارف ها در ادای چند لفظ محدود نمی ماند بلکه ما را در درک ماهیت علم به اشتباه می اندازد و علمی را که باید کارساز باشد به عنوان علم نظری بالذات شریف می پذیریم. اکنون برای هیچ قوم و کشوری میسر نیست که هوای قرن هجدهم اروپا را دریابد و تکرار کند و درکی را که بشر آن زمان در مورد خود و جهان و آینده داشت بیازماید. کشورهای توسعه نیافته در حالی علم را امری شریف می دانند که انگیزه رویکردشان به آن دسترسی به اشیاء و وسایل تکنیک بوده است. علم جدید، علم تکنولوژیک است اما به صرف توسعه کمی آموزش و پژوهش، تکنولوژی بنا نمی شود. علم برای اینکه علم تکنولوژیک باشد می بایست عین پژوهش شود و پژوهش به معنی جدید از قرون هفدهم و هجدهم میلادی در اروپا آغاز شد و با تأسیس دانشگاه دامنه ی وسیعی پیدا کرد و در تناسب با توسعه اجتماعی و اقتصادی و تکنولوژیک پیش رفت. اکنون پژوهش ها بیشتر شده و رشد تکنولوژی سرعت بسیار یافته است؛ مع ذلک سرعت رشد و توسعه تکنیکی را با کمیّت پژوهش ها نباید سنجید. اگر در قرن نوزدهم با چند پژوهش، قدم های بزرگ در راه توسعه علمی - تکنیکی و اجتماعی - اقتصادی برداشته می شد، اکنون پژوهش ها جزئی و جزئی تر شده و در واقع عین تکنولوژی است. یعنی گزارش پژوهش ها اگر صورت تکنولوژی پیدا نکند شاید پژوهش نباشد. در هر صورت علم مجموعه مقالات نیست بلکه در روح علم و جامعه علمی خانه دارد و اگر چنین روح و وحدت هماهنگ کننده ای نباشد، آموزش و پژوهش دچار تفرقه است و از آن نتیجه ی مهمی عاید نمی شود.

* پرسش پایانی در خصوص 'اخلاق آموزش' است و به طور ویژه به مقوله ی آموزش دانشگاهی و رواج دروغ در جامعه نظر دارد. متأسفانه بر کسی پوشیده نیست که در حال حاضر، شمار زیادی از فرهیخته ترین طبقه ی جامعه ما به هیأت مروجان دروغ درآمده و پایان نامه و تکلیف دروغ به استاد تحویل داده و استاد هم به دروغ ایشان نمره می دهد. مگر نه اینکه استاد و دانشجو در سرنوشت هم شریکند و هر دو در سرنوشت جامعه، پس برای جلوگیری و برون رفت از این گرداب چه تدبیری باید اندیشید؟ به نظر حضرتعالی، ریشه ی این بی اخلاقی در کجاست؟

اشتباه علم دوستی با مدرک طلبی امر تازه ای نیست. وقتی بیشتر داوطلبان ورود به دانشگاه و مخصوصاً مستعدترینشان به رشته های تحصیلی نان و آب دار علاقه دارند، پیداست که نگاه بازاری بر علم غالب شده است. غالباً توجه می کنیم که یک کشور توسعه نیافته به پزشک و مهندس نیاز دارد یا لااقل نیاز فوری به پزشک یا مهندس بیشتر است اما نمی دانیم به تاریخ دان و فلسفه شناس چه نیاز دارد؟ اگر یک درنگ کوچک می کردیم که ببینیم از تربیت این بهترین استعدادهايمان در پنجاه سال اخیر چه بهره ای برده ایم و می بریم و چه میزان هزینه کرده ایم که پژوهشگرانی ممتاز برای کشورهای توسعه یافته پرورش دهیم، شاید مسائل را بهتر و روشن تر درک می کردیم. کشور، البته به پزشک و

مهندس نیاز دارد مخصوصاً کار پزشکی را باید مستثنی کرد؛ زیرا پزشک در جامعه و با مردم زندگی می کند و همواره در کار آزمایش است و به این جهت از میان همه تحصیل کردگان، پزشک ها بیشتر به کار کشور می آیند. خوشبختانه، علم پزشکی در کشور ما بیشترین پیشرفت را هم داشته است هر چند تعداد قابل ملاحظه ای از پزشکان نیز از کشور می روند. اما قضیه در مورد مهندسان، صورت دیگر دارد. عده مهندسان و مهندسان نخبه ای که از کشور می روند رقم بالایی است و آنها که می مانند بیشتر در دانشگاه ها تدریس می کنند و تکنولوژی کشور در سطحی نیست که از آنها بتواند در پیشبرد و تکمیل دانش و تکنولوژی استفاده کند و اگر جز این بود بیشتر صنایع ما روز به روز به ادبار نمی رفت. اگر این حکم با کلیّتش پذیرفته نشود، گمان نمی کنم در مورد اتومبیل سازی و ... قابل انکار باشد. در چنین شرایطی نه تناسبی میان علوم وجود دارد و نه جامعه و علم باهم ارتباطی دارند؛ یعنی با اینکه همه از علم کاربردی و سودمند و از کاربرد علم می گویند، علم دیگر برای حل مشکل جامعه نیست بلکه هر کس بر حسب درک خود دنبال تحصیل علم می رود. در این وضع حتی کسانی که علم را دوست می دارند اگر نگوئیم سعیشان در فضای نامناسب برای رشد علم به جایی نمی رسد حاصل این سعی را نمی توان بزرگ دانست. کسانی هم که به علم کاری ندارند بلکه می خواهند از عناوین و المقاب علمی استفاده کنند، تکلیفشان معلوم است. آنها لازم نمی دانند که علم بیاموزند و پژوهش کنند بلکه عنوان علمی را از بازار می خرند. این بازار تازه به وجود نیامده است اما چون کارش به مرحله ی فضاحت رسیده است زشتی چشم ها را می آزد. علم فروشی و تقلّب در علم، نشانه ی پدید آمدن بدترین و خطرناک ترین فسادها و سرایت آن به شریف ترین امور است. از هفتاد هشتاد سال پیش بعضی از صاحبانظران و دانشمندان نگران بهره برداری بد و ناروا از علم بوده اند. آن نگرانی اگر کوچک و ناچیز نشده باشد، عادی شده است. اکنون باید نگران جایگزین شدن جهل و البته جهل مرکب به جای علم بود. آن هنگام که جورج اورول نوشت، بردگی، آزادی است. و ظلم، عدل است و ... تلقی این بود که نویسندگان غلو می کند تا اعلام خطر کند؛ یا مثلاً می خواهد فساد رسوم سیاست شوروی و تبلیغات آن را نشان دهد، ولی شاعر و نویسنده حتی اگر مورد یا موارد خاص را در نظر داشته باشد سخنش کلیّت دارد. اورول راست می گفت. در زبان رسمی سیاست کنونی جهان، یعنی زبانی که همه با آن سر و کار هرروزی دارند و حتی با آن فکر و عمل می کنند، نه فقط ظلم، عدل است، و بردگی، آزادی است بلکه دروغ را هم نام حقیقت می دهند. شاید این همه ناشی از سوء نیت هم نباشد. دریغ و درد اینست که با حسن نیت فضائلی را که قصد محافظت از آنها داریم ناپود می کنیم. اکنون نادانی نه فقط دانایی بلکه عین دانایی و فضیلت شده است. برای برون رفت از چنین اوضاعی، وقتی اندکی خودآگاهی هم وجود ندارد، چه چاره ای می تواند اندیشیده شود. افلاطون در یکی از آثار خود افسانه ای نقل می کند که بر وفق آن یکی از اولین چیزهایی را که خدایان به آدمیان دادند آرم بود. آدمی اکنون بیش از هر زمانی نیاز دارد که شرم و شرمساری را بیازماید. کاش غفلت مانع این آزمایش نبود و نمی شد.